

میتینگ‌های ماست مالی شده



بچه کوچک خانواده همین‌طور که با دهان تلویزیون را می‌پایید یکی دو باری قاشق و چنگالش را به نشانه گرسنگی بهم زد! صفر ماست‌بند یک نگاه خشن از توی همان تلویزیون به بچه کوچک خانواده انداخت... یعنی؛ خودتان می‌دانید یعنی چی!!!
یکهو آقا بزرگ طی اقدامی غافلگیر کننده کانال تلویزیون را عوض کرد.
جناب «رستم پهلوان» که هنوز آماده سخنرانی نشده بودند، از تغییر ناگهانی کانال تلویزیون شکه شده و جلدی پریدند پشت تریبون.
مجری شبکه شروع به مقدمه‌چینی کردند:

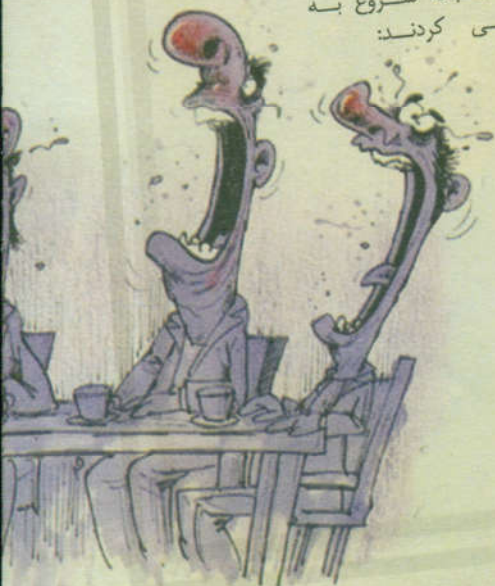
مادر خانه همچنان از آشپزخانه داد می‌زد: الان شام حاضر میشه!
با شنیدن این حرف همه افراد پای سفره یکی دو بار قاشق و چنگال هاشونو بهم زدند!!!
صفر ماست‌بند ادامه داد: آقا جان... ناسلامتی داریم نطق انتخاباتی می‌کنیم ها... بله؛ می‌فرمودم...
قراره وقتی شما به من رای دادن و من شدم رئیس جمهور، ماست‌رو سر سفره‌های شما بیارم!
در این لحظه موتور صفر ماست‌بند داغ کرد و همین‌طور که دست‌هاشو روی هوا تکان می‌داد ادامه داد: ما سعی داریم با شعاری که در نظر گرفته‌ایم همه چیز رو ماست مالی کنیم! ماست رو سر سفره همه میاریم... ماست رو...
مادر خانه از آشپزخانه داد زد: دیگه ایندفعه شامو میارم... دو دقیقه دیگه شام حاضره!
زیرنویس بزرگی زیر صفحه تلویزیون شروع به حرکت کرد: مصاحبه تبلیغاتی با آقای «رستم پهلوان» هم اکنون از اون یکی شبکه سیم.
صفر ماست‌بند در حالیکه روی صندلی خودش نیم‌خیز شده بود با هول و ولا گفت: نه آقا جان... این زیرنویس چیز خاصی نمی‌گه... فعلا که نوبت منه!
ابوی خانواده که با حفظ سمت فرزند آقا بزرگ باشند، یواشکی در گوش یکی از حضار دور سفره می‌خواست چیزی بگوید که صفر ماست‌بند اعلام کرد: آقا جان داریم حرف می‌زنیم... ماست که لگد نمی‌کنیم!

طبق معمول، سفره شام مثل تمام دنیا، پای تلویزیون باز شد و سر و کله افراد خانواده از گوشه و کنار پیدا شد.

صغیر و کبیر قاشق به دست کنار سفره ردیف شدند و هر از گاهی قاشق و چنگالی بهم می‌خورد... یعنی که: پس چی شد این شام؟؟
مادر خانه از آشپزخانه داد زد: الان حاضر می‌شه!
مجری تلویزیون با سرفه‌ای نظر همه رو به خودش جلب کرد.

- بینندگان عزیز و ایضا خیلی خیلی محترم: همین‌طور که قاشق و چنگال بدست در انتظار شام هستید، عین بچه آدمیزاد ساکت بشینید که نامزد انتخاباتی عزیزمون می‌خوان براتون و برامون صحبت کنن!

آقا بزرگ که تقریباً نوک بینی‌اش به صفحه تلویزیون چسبیده بود گفت: بچه جون اون قاشق و چنگالو اینقدر بهم نزن بذار ببینیم چه خبره؟
صفر ماست‌بند (نامزد انتخاباتی) در حالیکه آرم یک سطل ماست گوشه کتش خودنمایی می‌کرد شروع به نطق فرمودند:
بنده صفر ماست‌بند هستم و قراره...





این بار زیر نویسی بزرگتر
از دفعات قبل روی صفحه
تلویزیون نقش بست: پخش
سخنان تبلیغاتی آقای بابا برقی، از شبکه

دیگری از سیما!

مادر خواست آماده داد زدن شود که مجری شبکه
گفت: خب راست می گه مادر تان! الان شام آماده
میشه دیگه!

ناگهان کانال تلویزیون به صورت ناگهانی و خود
به خود عوض شد: مجری این یکی شبکه اعلام
کرد: جناب بابا برقی روی آنتن منتظر هستند...
ابوی ابوی که همان آقای بزرگ باشند داد زد: بزنی
شبکه ای که صفر ماست بند داشت!
در این ها گیر واگیر، صدای زنگ خانه به صدا
درآمد.

بچه خانواده داد زد: بابا... بابا... یک آقای از شبکه
چندم سیما آمده می گه جناب بابا برقی روی آنتن
منتظرند!

مادر خانواده داد زد: تا چند دقیقه دیگه شام...
قاشق و چنگالی که دست ابوی خانه بود، بر اثر
شدت و حدت بهم خوردگی پرت شده و به دکمه
ریموت کنترل تلویزیون اصابت کرد و شبکه
تلویزیون عوض شد.

مجری شبکه با ناامیدی سری تکان داد که یعنی
از بس جناب بابا برقی روی آنتن منتظر ماندند قهر
کردند و رفتند!

مادر از توی آشپزخانه داد می زد... چند دقیقه دیگه
شام آماده است!

بار آخر باشد که بعضی ها وسط نطق ما پارازیت
می آیند!

مجری تلویزیون ادامه داد: بله! اگر یکی پیدا
می شد اون قاشق و چنگال ها را از دست اون مرد
گنده می گرفت (ابوی را می فرمودند!) جناب رستم
پهلوان به نطق شان ادامه خواهند داد.
همین که جناب رستم که ایضا بودند پهلوان،
خواستند نطق شان را شروع کنند یک آدم گنده ای
با پلاکاردی که در دست داشت پرید جلوی
دوربین.

روی پلاکارد نوشته بود: چو رستم پدر باشد و من
پسر... نباید به گیتی کسی تاجور.

رستم پهلوان لبخندی از روی ضایع شدن متصاعد
کرده و فرمودند: هه... بنده زاده بودند!!! غلام
ملتان!

این بار مادر خانه با صدایی بلندتر از دفعات قبل داد
زد: الان شام حاضر می شه.

اما این دفعه قبل از داد زدن مادر، صدای برخورد
قاشق و چنگال ها به هوا برخاسته بود که با فریاد
مادر خانه، صداها خوابید.

جناب رستم پهلوان فرمودند: خب راست می گویند
بنده خدا... الان حاضر میشه دیگه. چرا اینقدر
بی قراری می کنید؟!

همین طور که عرض سلام دارید
خدمت نامزد محترم انتخابات و قاشق
و چنگال های خودتان را مورد عنایت
قرار می دهید، از شما دعوت می کنم به
فرمایشات انتخاباتی جناب رستم پهلوان
توجه فرمایید.

مادر خانواده باز هم از داخل آشپزخانه داد زد... لابد
باز هم خودتان می دانید داد زو چی گفت!
این بار ابوی از شدت گرسنگی قاشق و
چنگال هایش را بهم زد.

زیر نویس درشتی، درشت تر از دفعه قبل،
پای صفحه تلویزیون شروع به تردد کرد:
بی معرفت ها... داشتیم برایتان نطق می کردیم...
حالا اگه قاشق های تان را بهم مالیدید طوری
نیست! امضاء: صفر ماست بند!

جناب رستم پهلوان بدون مقدمه شروع کردند:

